

مبدأ مشروطیت

و حوادث مربوط به آن

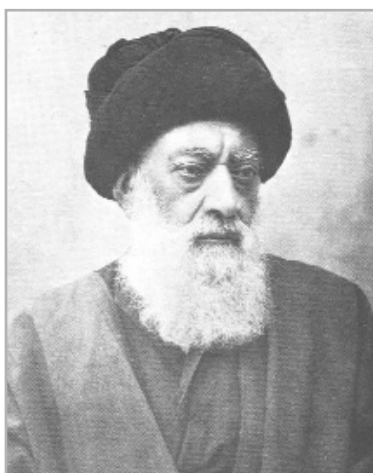
دکتر سیف‌الله وحیدنیا

مدیر مجله‌ی وحید:
نماینده‌ی پیشین مجلس شورای ملی

«در زاویه‌ی مقدسه‌ی حضرت عبدالعظیم، سی روز با کمال سختی گذرانیدیم تا دست‌خط همایونی در تاسیس مجلس مقصود صادر شد. شکرها به‌جا آوردیم... به انتظار انجام مضمون دست‌خط مبارک روز می‌گذرانیم اثری ظاهر نشد. همه را به طفره گذرانیده، بلکه صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد و تشکیل مجلس منافی سلطنت است. نمی‌دانند سلطنت صحیح بی‌زوال با بودن مجلس است. بی‌مجلس، سلطنت بی‌معنی و در معرض زوال است... محمد بن صادق الحسینی الطباطبایی».

در روز ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ عین‌الدوله دستور می‌دهد شیخ محمد واعظ را که در منابر از او انتقاد کرده بود، دستگیر کنند و به زندان بفرستند. پس از دستگیری شیخ، مردم به هیات اجتماع به زندان می‌روند

و او را با سلام و صلوات آزاد می‌کنند. در این بین طلبه‌یی، سید عبدالحمید نام، بر اثر شلیک دولتیان کشته می‌شود و غوغای عظیمی برمی‌خیزد. مردم جنازه‌ی سید را به مسجد جامع می‌برند و به نوحه‌خوانی می‌پردازند. روز بعد نیز با راهپیمایی به طرف ارگ سلطنتی خشم خود را اعلام می‌دارند، لکن عین‌الدوله دستور متفرق شدن مردم را می‌دهد و بر اثر تیراندازی جمع زیادی کشته و مجروح می‌شوند. در نتیجه مردم به مسجد جامع بازمی‌گردند و تصمیم گرفته می‌شود که روحانیون به‌عنوان اعتراض به قم مهاجرت کرده و مردم نیز آنان را همراهی نمایند. بنابر این روز دوشنبه، ۲۳ جمادی‌الاولی طباطبایی و بهبهانی و صدرالعلما و سید جمال افجه‌ای و جمعی دیگر از علما و مردم به قم مهاجرت



سید محمد طباطبایی

می‌کنند و در همین روز نیز جمعی از تجار به سفارت انگلیس برای تحصن می‌روند. پس از تحصن علما در قم و تجار در سفارت انگلیس، عین‌الدوله از صدارت برکنار و میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله به‌جای او منصوب می‌گردد. چند روز بعد عضدالملک قاجار با نامه‌یی از شاه جهت بازگرداندن علما، به قم عزیمت می‌نماید. شاه در نامه‌ی خود نوشته بود: «... جناب مستطاب اجل عضدالملک... را مامور می‌فرماییم که... شما را با تجلیل کامل معاودت بدهد. جناب معزی‌الیه هر چه بگوید عین فرمایشات ماست... یقین داریم جنابان شما هم به اقتضای تکالیف شرعی‌ی خودتان بیش از این طول زمان مسافرت را جایز ندانسته معاودت خواهید فرمود».

پس از این واقعه تجار دکاکین خود را بسته و به روحانیون متوسل

□ سید محمد طباطبایی مجتهد بزرگ مشروطه‌طلب در خاطرات خود نوشته است:

«پانزدهم شوال ۱۲۹۹ از تهران عازم مکه شدم... از مکه به مدینه‌ی منوره مشرف شده... به سمت بوشهر حرکت کردم. از بوشهر به بغداد حرکت کرده به زیارت نجف و کربلا و کاظمین مشرف شده، وارد سامراء شدم. دوازده سال در سامراء در خدمت جنت‌مکان میرزای شیرازی ماندم. در سنه‌ی ۱۳۱۲ به تهران آمدم، از اول ورود به تهران به‌خیال مشروطه‌نمودن ایران و تاسیس مجلس شورای ملی بودم. در منبر، صحبت از این دو می‌کردم. ناصرالدین‌شاه غالباً از من شکوه می‌کرد و پیغام می‌داد که ایران هنوز قابل مشروطه‌شدن نیست... گمان کرده بود که غفران‌ماب میرزای شیرازی - اعلی‌الله مقامه - مرا برای

برهم‌زدن وضع به تهران فرستاده... میرزا علی‌اصغر خان که آن‌وقت صدراعظم بود، به من پیغام داد که فلان روز شاه تو را احضار کرده است و باید بیایی و من دیگر عذری باقی نمانده بود که بیآورم، ناچار رفتم. اول ملاقات زیاد سنگین سلوک کرد، ولی پس از صحبت زیاد ملایم بلکه خیلی خوشحال شد. غرض تا زنده بود، زیاد اظهار دوستی می‌کرد، ولی غالباً گله‌مند بود. بلکه هفته‌یی نمی‌گذشت که به‌توسط مشیرخلوت پیغام ندهد که حرف‌هایی که بر منبر و غیره می‌گویی مناسب حالت حالیه‌ی مملکت نیست و مشروطه برای ایران فعلاً مناسب نیست. چون بر منبر و غیره بعضی سخن‌ها که بوی مطلب از آن استشمام می‌شد، می‌گفتم. غرض تا زنده بود مبتلا به این کشمکش‌ها بودم تا کشته شد. نوبت

به مظفرالدین‌شاه رسید. پادشاه رقیق‌القلب کم‌مدرکی بود. آن‌چه کردیم در دوره‌ی او بود. خداوند بیامرزدهش»^۱.

یادداشت فوق گوشه‌یی از خاطرات سید محمد مجتهد طباطبایی است. در این نوشته برای اولین بار سخن از مشروطیت و مجلس شورای ملی رفته است. یعنی دوازده سال قبل از آن‌که مظفرالدین‌شاه، تاسیس عدالت‌خانه را به‌مرحله‌ی اجرا درآورد.

بنابر این شادروان طباطبایی، اولین کسی است که ضمن طرح موضوع مشروطیت در رؤوس منابر و مجامع مختلف در راه رسیدن به این هدف بزرگ کوشش نموده و تا کسب پیروزی از پای ننشسته است. کوشش‌ها و مجاهدات آن روحانی بزرگ طرفدار مشروطیت باعث شد که دولت، وی را ممنوع‌المنبر نماید به‌نحوی که خود می‌نویسد:



مظفرالدین شاه

می‌شوند و به هیات اجتماع به مسجد شاه می‌روند. در مسجد سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی بر منبر رفته و عمل علاءالدوله را تقبیح نموده و می‌گوید: «شاه اگر مسلمان است با علما همراهی خواهد فرمود و عرایض بی‌غرضانه را خواهد شنید...» در این وقت سیدابوالقاسم امام جمعه که در جمع علما حضور داشته به سیدجمال پرخاش نموده و او را بی‌دین و بایی خطاب می‌کند و به خادمان مسجد که در خدمت او بوده‌اند، دستور می‌دهد، سید را از منبر به زیر کشند و علما و بازاریان را مورد توهین و ضرب و شتم قرار دهند. در نتیجه روز بعد علما به حضرت عبدالعظیم می‌روند و در آن مکان تحصن اختیار می‌کنند. شیخ محمد واعظ معروف به سلطان‌الواعظین به موعظه پرداخته و عین‌الدوله را مورد سرزنش و انتقاد قرار می‌دهد. در این اثنا جمع زیادی از مردم نیز به حمایت از روحانیون و بازاریان به متحصنین می‌پیوندند.

چون توقف آقایان و تحصن آنان به طول می‌انجامد، شاه پیام می‌دهد که متحصنین شخصی را معین کنند تا به دربار آید و مستدعیات معترضین را به اطلاع برساند. لذا سیداحمد طباطبایی از طرف متحصنین با پیشنهاداتی مبنی بر عزل عین‌الدوله و مسیو نوز، تاسیس عدالت‌خانه و... به دربار می‌رود. شاه پس از آگاهی از مستدعیات متحصنین، دست‌خطی به عین‌الدوله می‌نویسد و متذکر می‌شود که: «... چنان‌که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم، ترتیب و تاسیس عدالت‌خانه‌ی دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است و این است که بالصرحه مقرر می‌فرماییم برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است، باید در تمام ممالک محروسه‌ی ایران عاجلاً دایر شود. بر وجهی که میان هیچ‌یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود...».

پس از صدور این دست‌خط یا فرمان، متحصنین روز جمعه ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ از تحصن خارج شده و به تهران باز می‌گردند و چند تن از علما به کاخ گلستان برده می‌شوند و با شاه دیدار می‌نمایند. روز بعد علاءالدوله از حکومت تهران بر کنار و نیرالدوله به‌جای او برگزیده می‌شود.

در مورد دستوری که شاه مبنی بر تاسیس عدالت‌خانه داده بود، عین‌الدوله طرحی ناقص تهیه می‌کند که در کمیسیونی در دربار مورد بحث و مذاقه قرار می‌گیرد. ناصرالملک همدانی که خود در این کمیسیون حضور داشته در خاطرات خود نوشته است: «اهل مجلس اکثراً به ضد این امور بودند... خود این اجازه را نمی‌دادند که مخالف نظر شاه چیزی بگویند. امیربهادر گفت آن‌چه راجع به دیوان عدل است، این قدر می‌دانم که امر شاه بر همه چیز مقدم است. چه فرمان یزدان چه فرمان شاه. اگر مثلاً شاه بخواهد امروز صد نفر را سر ببرد، نباید کسی اعتراض

کند که این موافق شرع نبود».

احتشام‌السلطنه می‌گوید: «حرف همه این‌جاست، شاه چرا باید صد نفر را بی‌رسیدگی و بی‌تقصیر سر ببرد؟...».

امیربهادر و حاجب‌الدوله هم آواز شده، می‌گویند که: «می‌دانیم همه‌ی شماها می‌خواهید چه بکنید. می‌خواهید اختیار شاه را محدود کنید و می‌خواهید دولت مشروطه برقرار کنید».^۲

علما و مردم پس از آگاهی از طرح عین‌الدوله برای تاسیس عدالت‌خانه به اعتراض می‌پردازند و طباطبایی طی نامه‌ی که به عین‌الدوله می‌نویسد، متذکر می‌شود: «کو آن همه راز و عهد و پیمان؟ مسلّم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است، خوب مطلعید و هم بدیهی‌ست و می‌دانید اصلاح تمام این‌ها منحصر است به تاسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و اتحاد رجال دولت با علما، عجب در آن است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم و اقدام نمی‌فرمایید. این اصلاحات عمأقرب واقع خواهد شد. لیکن می‌خواهیم به‌دست پادشاه و اتابک خودمان باشد نه به‌دست روس و انگلیس و عثمانی. ما نمی‌خواهیم در صفحات تاریخ بنویسند: دولت مظفرالدین‌شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه بر باد رفته... حضرت والا بریزید آن‌چه در دامن است. این مملکت و این مردم را اسیر روس، انگلیسی و عثمانی نفرمایید. عهد چه شد؟ قرآن چه شد؟ عهد ما برای این کار یعنی تاسیس مجلس بود و الا ما به‌الاشتراک نداشتیم. مختصراً اگر اقدام در این کار فرمودید، ما هم حاضر و همراهیم. اقدام نفرمودید، یک تنه اقدام خواهیم کرد یا انجام مقصود یا مردن. از هیچ پروا ندارم. زیرا اول از جان گذشتم و بعد اقدام نمودم... این کار اگر صورت نگیرد، بر ما لعن خواهد کرد...».

سپس طباطبایی نامه‌ی هم به مظفرالدین‌شاه می‌نویسد و مشکلات کار مملکت را بدین‌سان بیان می‌نماید:

«... اعلی‌حضرت! مملکت خراب، رعیت پریشان، دست تعدی حکام و مامورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مامورین اندازه ندارد. از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضاء کند، می‌برند. قوه‌ی غضب و شهوت‌شان به هر چه میل و حکم کند، از زدن و کشتن و ناقص کردن، اطاعت می‌کنند. این عمارات، میل‌ها و وجوهات، املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بی‌چاره است... اعلی‌حضرت! تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه‌ی مردم برسند شاه و گدا در آن مساوی باشند... مجلس اگر باشد این ظلم‌ها رفع خواهد شد. خرابی‌ها آباد خواهد شد...»

عوامل اولیه برای درخواست مشروطیت

در دوران سلطنت سلاطین قاجار و به‌خصوص در زمان ناصرالدین‌شاه، امتیازاتی به کشورهای بیگانه داده می‌شد که همه به زیان ملت بود و موجبات نارضایتی مردم آگاه و دلسوز را فراهم می‌آورد. به‌طوری که در قضیه‌ی امتیاز تنباکو که در برابر امتیازات معادن، گمرکات، بانک و راه‌آهن زیاد مهم نبود، با اعلام فتوای میرزای شیرازی یک حرکت همگانی در مملکت به‌وجود آمد. در متن فتوا نوشته شده بود: «الیوم، استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان - عجل‌الله فرجه - است». لذا مردم از مصرف آن خودداری کردند



ناصرالدین شاه

امنیت خودتان است و چند نفر از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه کنید. هرچه عده زیادتر و هر قدر از سادات و طلاب با شما باشند، بهتر است. این شد که تجار در آن دو سه روز جمعی از طلاب مدرسه‌ی صدر و دارالشفای با خود نموده، بعضی را پول داده، بعضی را بدون پول بردند به سفارت‌خانه...»^۳

مخبرالسلطنه نیز نوشته است: «راهی که مردم جستند، توسل به سفارت انگلیس بود. از سفارت منع و تشویق توأم می‌شد. کاشف به‌عمل آمد که قبلاً عده‌ی مبال مقابل در سفارت تدارک شده بود. حاجی محمدتقی بنکدار با تعدادی دیگر و دیگر دیگر و ملزومات دیگر و اسباب پخت‌وپز به دو معنی وارد سفارت شد. خیمه‌ها برپا کردند و دیگرها را باز. از طبقات مختلفه معتکف سفارت شدند. امتیاز درستی هم بین متحصن و تماشاچی داده نمی‌شد. عنوان، تقاضای عدالت‌خانه است، باغ مصفا، آش و پلو مهیا، مشتری بسیار، انگشت‌ها در کار. شبی صنایع‌الدوله، حاجی محمدتقی شاهرودی و نگارنده به سفارت رفتیم. در زاویه‌ی پله‌ی جنوبی درویشی پرده‌ی فقر کشیده بود و عنکبوت مانند پشت پرده خزیده، برخاست و از پرده بیرون آمد و گفت: این‌ها حرف می‌زنند. ما مشروطه می‌خواهیم. باقی معلوم است... آن‌چه به‌خاطر دارم علما به شهر آمدند، سفارت خلوت شد و تعلی در انجام عهد محسوس در یک ثانیه مردم در سفارت جمع شدند. یکی از اجزای سفارت به صاحب‌قرانیه رفته و دست‌خط را آورد و آن قول تاسیس عدالت‌خانه بود»^۴

دست‌خط شاه که در سفارت‌خانه‌ی انگلیس خوانده شد، چنین بوده است: «جناب اشرف صدراعظم... چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی... در دارالخلافه‌ی تهران تشکیل و تنظیم شود... ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴».

علاوه بر این، دست‌خط دیگری نیز توسط عضدالملک برای علما به قم فرستاده شد و قول تشکیل مجلس شورای ملی داده شد و موجبات بازگرداندن آنان به تهران فراهم آمد، لیکن متحصنین سفارت طی تلگرافی از علما تقاضا کرده‌اند که: «بدون اجرای مقاصد و اشاره‌ی ما مراجعت نکنید». و آقای سید عبدالله بهبهانی در پاسخ آن‌ها نوشته است: «تلگراف مهاجرین به متحصنین سفارت: توسط شارژدافر انگلیس - به‌عموم علما، تجار و کسبه‌ی متحصنین سفارت - در جواب تلگراف شما اطلاع می‌دهم که آسوده‌خاطر باشید. ما فریب نمی‌خوریم، آن‌چه شنیده‌اید و می‌شنوید، دروغ و ساختگی است. تا مقصود به‌عمل نیاید و تامین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند، حرکت نخواهیم کرد. به‌جای خود آسوده بمانید. بیش از این نمی‌گوییم خواهش دارم این مطلب را فوراً به تجار و کسبه برسانید. سیدعبدالله، دهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴».

پس از صدور دست‌خط مظفرالدین شاه و وعده‌ی گشایش مجلس شورای ملی، روحانیون از قم به تهران بازگشتند و دوران مهاجرت به

و در نتیجه امتیاز مزبور لغو شد. (۱۳۰۹ق) و حاصل حرکت دسته‌جمعی و همگانی آشکار گردید.

چند سال بعد (۱۳۲۲ق = ۱۲۸۳ش) در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه واقعه‌ی پیش آمد که موجبات خیزش مردم را فراهم آورد. موضوع از این قرار بود که مسیو نوز بلژیکی متصدی امور گمرکات ایران در مجلس بزمی که تشکیل داده بود، عمامه بر سر گذاشته و عبا به دوش گرفته و در جمع بلژیکیان در بالماسکه شرکت کرده بود، عکس نوز با آن لباس به‌دست مردم افتاده به دست‌آویز این‌که نوز «به اسلام استهزاء و به علما، توهین کرده» عزل او را خواستار شدند. شاه و عین‌الدوله به خواست علما و مردم وقعی ننهاندند و این امر بر ناخشنودی آنان افزود و سبب گردید که پیمان همکاری بین سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی استوار گردد و به‌کمک یک‌دیگر نهضت‌های مردمی را تشویق و رهبری کنند.

نکته‌ی در خور توجه دیگر این‌که مدارس جدید در ایران دایر شده و روزنامه‌های مختلف شروع به انتشار کرده بودند و جمعی از ایرانیان تحصیل کرده و اروپا دیده نیز از خارج بازگشته و با افکار جدید، حرکت‌های مردمی را تشویق و استقرار حکومت مشروطه و مزایای آن را به مردم گوشزد می‌کردند و آنان را آماده برای قبول حکومت مشروطه می‌نمودند.

واقعه‌ی دیگری که در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه به‌وقوع پیوست، گرانی قند و چوب‌زدن تجار قندفروش در تهران بود که این امر موجب پیش‌آمدن حوادث دیگری شد که نتیجتاً استقرار حکومت مشروطه را در پی داشت.

در مورد گران شدن بهای قند، دولت معتقد بود که چند نفر از تجار منتفذ تهران، مقادیر زیادی قند از روسیه خریداری کرده و در انبارهای خود ذخیره نموده‌اند و با قیمت گران به مردم می‌فروشد. علاءالدوله، حاکم تهران برای تثبیت و تعدیل قیمت قند دو نفر از تجار قند یعنی سیدهاشم و سیدحسن را خواست و دستور داد که بهای قند را کاهش دهند و چون با مقاومت آن‌ها روبه‌رو شد، لذا دستور داد هر دو را فلک کنند و چوب بزنند و به‌زندان بیفکنند. چند نفر از تجار برای آزادی آن دو زندانی به دفتر علاءالدوله رفتند و آن‌ها نیز تنبیه شده و به زندان فرستاده شدند. جمعی از بازاریان برای رفع توهینی که به تجار شده بود، به عین‌الدوله شکایت می‌بردند و صدراعظم مستبد می‌گوید: «چوب‌زدن علاءالدوله به امر و اجازه‌ی من بوده است». پس از این واقعه تجار به علما ملتجی می‌شوند و علما نیز به هیات اجتماع به حضرت عبدالعظیم رفته متحصن می‌شوند و در نتیجه مظفرالدین‌شاه دست‌خطی مبنی بر تدوین قانون معدلت اسلامی و تاسیس عدالت‌خانه صادر می‌کند و روحانیون از تحصن خارج می‌شوند و چون عین‌الدوله اجرای دستور را به تعویق می‌اندازد، لذا علما به‌عنوان اعتراض به قم می‌روند و تحصن اختیار می‌کنند.

مقارن با حرکت علما به قم، نه نفر از تجار تهران نیز برای تحصن به سفارت انگلیس می‌روند، دو نفر از اعضای سفارت یعنی حسین‌قلی خان نواب و میرزا یحیی‌خان منشی سفارت با تجار گفت‌وگو کرده و می‌گویند: «... حالا که شما آمده‌اید و متحصن شده‌اید، بهتر است که مقصود را اهمیت دهید و صرف امنیت خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید. بلکه معاودت آقایان را عنوان کنید که لازمه‌ی آن

سه نگاه به مشروطیت

حسن امین

در تبیین علل انقلاب مشروطیت سه بینش وجود دارد: نگاه نخست مشروطیت را برخاسته از مناسبات اقتصادی و ظهور طبقه‌ی بورژوازی (با تکیه بر نقش بازرگانان و منافع ایشان در تقابل با بیگانگان) می‌داند و نگاه دوم، مشروطیت را نتیجه‌ی مستقیم بیدارگری و فرهنگ نقد از سوی روشنفکران، مطبوعاتیان و روحانیون می‌شناسد. نگاه سوم، اقلیتی از تاریخ‌دانان و وقایع‌نگاران ایرانی، مشروطیت را ساخته و پرداخته‌ی انگلیسی‌ها و محصول تقابل سیاست روز و انگلیس معرفی کرده‌اند. برای نمونه، دکتر قاسم غنی در جلد یازدهم یادداشت‌های خود، ضمن بحث از ناصرالملک قراقرز، انقلاب مشروطیت را به کلی تخطئه کرده و نوشته است:

«مشروطه‌ی ایران و انقلاب ملت غیرمستعد به‌دست انگلیزها، و به تحریک آن‌ها، بود برای خنثی کردن نفوذ عجیب و غریب روسیه‌ی تزاری... قزاق‌ها نزد شاه و ولیعهد... به‌حدی... صحنه‌ی سیاست ایران را به‌دست روس‌ها داده بود که ولات ایالات، حکم نوکر و پیشکار و معاون فلان قونسول روس... را داشتند... این عوامل، اسباب شد که سلطنت مشروطه را روی کار بیاورند و سلطه‌ی سلاطین قاجار را محدود سازند. ناصرالملک از بازیگران این صحنه بود. محمدعلی‌شاه که مشروطه‌طلبان را موقتاً متواری ساخت، ناصرالملک را محبوس ساخت. فوراً انگلیزها به حمایت او قیام کردند که این مرد، نشان و امتیاز بریتانیا دارد و تحت‌الحمایه محسوب است. او را رها ساخته و به فرنگ بردند...»^۱.

وقایع‌نگاران عصر مشروطه نیز از همراهی انگلیس با مشروطه‌خواهان بویژه از تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت‌خانه‌ی انگلیس به‌شرح سخن گفته‌اند و بعضی تأکید کرده‌اند که تحصن‌کنندگان در آغاز، فقط طالب «عدالت‌خانه» بودند و کنسول انگلیس، عبارت و لغت «مشروطه» را در ذهن آن‌ها گذاشت و به ایشان آموخت که داشتن «عدالت‌خانه» و «دادگاه» خوب در یک جامعه، فرع بر داشتن «مصلحت‌خانه» و «پارلمان» برای محدود و مشروطه‌کردن حاکمیت استبدادی است.

علل و عوامل اسباب پیشرفت مشروطه هرچه بوده باشد، در اهمیت تاریخی و تحولات عظیم ناشی از آن شک و شبهه‌ی نیست.^۲ چنان‌که خود دکتر غنی هم، به‌رغم آن‌که پایه و اساس مشروطیت را تحریک انگلیسی‌ها می‌داند، قانون اساسی مشروطیت را محترم می‌شمرد. یعنی اولاً، اصل فرمان مشروطیت را که در اوج اقتدار رضاشاه پهلوی در ۱۳۱۴ ظاهر از عین خاقان گرفته بود، برای آن‌که از خطر گم و گورشدن در امان بماند به نسل‌های بعدی برسد، به پسر علی‌اکبر داور (وزیر دارایی وقت) سپرد. ثانیاً، خودش از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۲ در سمت نماینده‌ی مجلس مشروطه از مشهد به خدمت پرداخت. ثالثاً، نسبت به تشکیل موسسان برای اصلاح قانون اساسی در جهت دادن حق و توفیق به شاه در مقابل مجلس، در اردیبهشت ۱۳۲۸ هشدار داد و حفظ قداست قانون اساسی را واجب شمرد، رابعاً، در اردیبهشت ۱۳۲۹ نامه‌ی به وزیر امور خارجه (حسین علاء) نوشت و در این نامه از مردم‌سالاری، تحزب، وکالت راهکارهای اصلاح انتخابات، حکومت ملی حمایت کرد. تاریخ نگارش این نامه‌ی مفصل، اول اردیبهشت ۱۳۳۹ بوده و تاریخ چاپ اول آن در مجله‌ی یغما ۱۳۳۱ و تاریخ تجدید چاپ آن به‌شکل رساله‌ی مستقل با عنوان **بختی در سیاست** ۱۳۳۴ بوده و بعدها هم در مجلد دهم یادداشت‌های دکتر غنی (چاپ لندن) تجدید چاپ شده است. ماه گذشته آقای نادر مطلبی کاشانی سردبیر فصلنامه‌ی **بهارستان**، به‌دلیل نسخه‌ی ماشین‌شده‌ی این نامه که توسط فریدون صالح فرزند مرحوم اللهیار صالح به استاد ایرج افشار داده شده است، به من تلفن فرمودند و مژده دادند که استاد افشار در این زمینه مقاله‌ی منتشر خواهند کرد و به‌همین دلیل عکس دکتر غنی را از من خواستند که تقدیم داشتم. باری عمده‌ترین اظهارنظر دکتر غنی در این نامه راجع به مشروطیت این است: «بعد از تقریباً نصف قرن مشروطیت، هنوز احزاب سیاسی در مملکت ایران وجود ندارد که دولت، متکی به اکثریت غیرمتزلزل پارلمانی باشد... در اوایل مشروطیت با آن‌که وسایل تبلیغات مانند امروز در دسترس نبوده، به‌وسیله‌ی کنفرانس‌ها، مقالات و انجمن‌های متعدد، اصول مشروطیت و حقوق افراد و جامعه و مسائل اساسی حکومت ملی تبلیغ می‌شد... حزب دمکرات و اعتدال صدر مشروطیت پیشوایان و روسای فهمیده و جدی و صادقی داشت و اقلیت و اکثریت پارلمانی تابع یک نوع اصولی بود... امروز نوعاً مردم از مشروطیت و آن‌چه حکومت ملی نامیده می‌شود، دلسرد شده‌اند»^۳.

منابع: ۱- غنی، قاسم، یادداشت‌ها، چاپ سیروس غنی، لندن، جلد یازدهم، صص ۸۸-۹۰. ۲- امین، حسن، کارنامه‌ی غنی: تحولات عصر پهلوی، انتشارات دایرةالمعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۳. ۳- غنی، همان‌جا، جلد دهم، صص ۹۰-۹۲.

پایان رسید. شیخ مهدی شریف یکی از روحانیون صاحب‌نظر در تاریخ مفصل خود نوشته است: «مظفرالدین‌شاه دست‌خط عدالت‌خانه و مشروطیت را در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ صادر نمودند. پانزدهم جمادی‌الثانی به‌توسط میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک در سفارت انگلیس در حضور متحصنین قرائت گردید. بعد از قرائت دست‌خط یک ثلث از مردم با کمال دعاگویی و تشکر و با اجازه از اولیای سفارت عودت به منازل خود کردند... روز ۲۴ جمادی‌الثانیه آقایان با کمال احترام و تجلیل وارد شهر گردیدند. چون متحصنین در سفارت بعد از صدور دست‌خط ملوکانه و خواندن در سفارت یک ثلث هم امروز که روز ورود آقایان است، خارج شده بودند...» روز پنج‌شنبه ۲۵ طرف عصر آقای آقا سید عبدالله و آقای طباطبایی رفتند دم سفارت‌خانه. در قراول‌خانه که نزدیک سفارت‌خانه بود... جلوس فرمودند. متحصنین آمدند نزد آقایان. پس از مذاکرات بسیار، آقایان، مردم را راضی نموده و بیرون آوردند: «روز بعد از طرف مشیرالدوله صدر اعظم حکمی به‌عنوان محقق‌السلطنه صادر شد که طی آن دستور داده بود: «برای افتتاح و انعقاد مجلس محترم مقرر گردیده است که از فردا که روز جمعه بیست و ششم است... به‌جهت اجزاء مجلس عمارت بهارستان معین شود». ولی روز ۲۷ جمادی‌الثانی جلسه‌ی افتتاحیه‌ی مجلس در مدرسه‌ی نظام تشکیل شد و پیام‌هایی از طرف صدراعظم و نمایندگان ملت قرائت گردید و روز بعد صدراعظم به منزل طباطبایی رفت و با علما که حضور داشتند دیدار کرد و عصر همین روز (دوشنبه، ۲۸ جمادی‌الثانی) نیز علما به دربار رفتند و با مظفرالدین‌شاه دیدار و مراتب امتنان خود را از صدور دست‌خط مشروطیت اظهار داشتند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «خاطرات سیدمحمد طباطبایی»، مجله‌ی **خاطرات وحید**، شماره‌ی ۱ و ۲، سال ۱۳۵۰ و یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی، به‌کوشش حسن طباطبایی.
- ۲- خاطرات ناصرالملک، **خاطرات و اسناد وحید**، به‌کوشش س. وحیدنیا.
- ۳- **تاریخ بیداری ایرانیان**، ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۴۳۳.
- ۴- **خاطرات و خطرات**، مهدی‌قلی هدایت مخیرالسلطنه، ص ۱۴۱.